

## دکتر لسلی آلن، مرثی، جلسه ۱۲

### مرثی ۵: ۱-۷

لزلی آلن و تد هیلدبرانت ۲۰۲۴ ©

این دکتر لسلی آلن در حال تدریس کتاب مرثی است. این جلسه ۱۲، مرثی ۵: ۱-۷ است.

اکنون به فصل ۵ مرثی می‌رسیم و فقط هفت آیه اول را مطالعه خواهیم کرد. اگر در پایان فراموش کردم بگویم، آیا می‌توانم بگویم که دفعه بعد، به فصل ۵، آیات ۸ تا ۱۶ خواهیم پرداخت؟ فصل ۵ همان چیزی است که منتظرش بوده‌ایم و از نظر غم و اندوه، به یک نقطه عطف می‌رسیم.

نقطه عطفی را که به آن اشاره کردم به خاطر داشته باشید. درد به همان شدت همیشگی احساس می‌شود، اما می‌توان آینده‌ای مثبت‌تر را متصور شد، و بنابراین عزمی در جهت تغییر وجود دارد و نحوه بیان این عزم، در اینجا در این واقعیت است که در دعا به خدا روی آورده می‌شود و البته این چیزی است که توسط مرثی نیاز به دعا و سپس صهیون، صهیون را به عنوان الگوی برای جماعت به دعا ترغیب می‌کند و سپس مرثی به عنوان یک الگوی مردانه، خود به دعا روی می‌آورد و آن دعاها را در ابتدا و انتهای فصل ۳ ثبت می‌کند، و بنابراین ما در این مسیر حرکت خواهیم کرد. ما باید دعا کنیم، و اینجا هستیم.

ای خداوند، به یاد داشته باش که چه بر سر ما آمده است. اکنون ما در نقطه دعا هستیم و بنابراین بدیهی است که این احساس وجود دارد که دعا ارزش امتحان کردن را دارد و می‌توانیم به نقطه‌ای برسیم که سرمان را از این وضعیت انسانی، هر چقدر هم که طاقت‌فرسا باشد، بالا بگیریم و واقعاً به خدا روی آوریم و از او بخواهیم که کاری در مورد آن انجام دهد. اکنون ما یک آکروستیک نداریم.

ما دیگر الفبای عبری را بررسی نمی‌کنیم، و تنها کاری که انجام می‌دهیم، نوعی پژواک از حروف بی‌معنی است. به این صورت که ۲۲ آیه وجود دارد و بنابراین ۲۲ سطر این شعر نهایی را تشکیل می‌دهند و فقط پژواکی از شکل حروف بی‌معنی است اما هیچ حروف بی‌معنی واقعی وجود ندارد، و هیچ دلیل انتقادی از نظر فرم وجود ندارد که چرا باید حروف بی‌معنی را در این مرحله حذف می‌کردیم. این با یک مرثیه دعا مطابقت دارد. مزبور یک مرثیه دعا در مزامیر است که یک حروف بی‌معنی است، و بنابراین از نظر ژانر و نوع ادبیاتی که در ۲۵ اینجا می‌یابیم، هیچ دلیلی وجود ندارد که چرا نباید حروف بی‌معنی وجود داشته باشد.

شاید این فقط نشانه‌ای از تغییر باشد، انجام کاری متفاوت به عنوان نشانه‌ای از اینکه داریم از نو شروع می‌کنیم، و همانطور که الان فقط پژواکی از آکروستیک وجود دارد و آکروستیک واقعی وجود ندارد، ما در برابر آنچه معمولاً با مرثیه‌های تشییع جنازه همراه است، یعنی آن وزن، شکست می‌خوریم. وزن را یادتان هست؟ سه به علاوه دو، وزن لنگان. سه، و شما به سه هجای تأکیدی در نیمه دوم مصرع امیدوارید، اما نه سه به علاوه دو، و شما به نوعی آن ناامیدی را احساس می‌کنید.

این بخش، غم و اندوه را به شیوه‌ی خاص خود در قالب صدا بیان می‌کند، اما اکنون وزن سه به علاوه‌ی سه است که وزن شعری بسیار منظمی است، اما در واقع مرثیه‌های تشییع جنازه را پشت سر نگذاشته‌ایم. خواهیم دید که مرثیه‌های تشییع جنازه در فصل پنجم بسیار پررنگ هستند و ما غم و اندوهی را که پیش از این در پس آن مرثیه‌های تشییع جنازه نهفته است، رها نکرده‌ایم، اما تغییر در فضا موج می‌زند و می‌توان گفت که وزن جدید، این تغییر را جشن می‌گیرد، اما همانطور که می‌گوییم، به معنای روانشناختی آن، پایان نیست. این یک نقطه عطف است، بنابراین هنوز درد زیادی در این فصل بیان شده است، اما این درد به درگاه خدا آورده شده است.

بنابراین، فصل پنجم بین درد و رنج، امید و رنج معلق است و در آن امید، تمایلی برای دعا برای آینده‌ای بهتر از آنچه جماعت تاکنون تجربه کرده‌اند، وجود دارد. ما قبلاً در مورد مسیرها یا مسیرهای مختلفی که در کتاب مرآتی، غم، گناه و شکایت می‌یابیم صحبت کردیم و همه آنها هنوز در فصل پنجم وجود دارند، اما اکنون با یک حرکت رو به جلو در جایی که این شعر جدید مربوط می‌شود، ترکیب شده‌اند. من فصل پنجم را به سه بخش تقسیم می‌کنم و این سه ویدیوی متوالی ما را در اینجا در پایان هدایت می‌کند.

یک تا هفت و آیات هشت تا شانزده، و سپس آیات هفده تا بیست و دو، و در این مورد، شعر تقریباً به سه بخش تقسیم شده است. حالا، چرا باید به آن بخش‌ها فکر کنیم؟ خب، به آیه هفت نگاه می‌کنم، اجداد ما گناه کردند، دیگر نیستند، و ما گناهان آنها را به دوش می‌کشیم، و به آیه شانزده نگاه می‌کنم، تاج از سر ما افتاده است، وای بر ما که گناه کرده‌ایم، و در هر دو مورد، اشاره به گناه، اشاره به گناه وجود دارد. گناه در آیه هفت و آیه شانزده می‌آید، و من این را نوعی ترجیح‌بند می‌دانم که نقش مهمی در ساختار شعر ایفا می‌کند، و بنابراین می‌خواهم در مورد آیات یک تا هفت، هشت تا شانزده، و سپس هفده تا بیست و دو فکر کنم.

ما فصل پنجم را به عنوان یک مرثیه دعا توصیف می‌کنیم، و این درست است، اما این یک مرثیه دعای عجیب است زیرا ژانر دیگری را نیز با خود در بر می‌گیرد، دوست قدیمی ما، مرثیه تشییع جنازه. در واقع این، البته، کمی عجیب است زیرا مرثیه تشییع جنازه ذاتاً در اصل سکولار بود. فقط انسان‌ها در مورد شرایط انسانی صحبت می‌کردند که باید روی آن کار می‌شد، اما با ماندن در سطح انسانی و سپس در مقابل آن دعا ما اساساً به ارتباط معنوی با خدا فکر می‌کنیم، و بنابراین تضاد بین این دو رویکرد، این دو ژانر که تاکنون در کتاب وجود داشته است، وجود دارد. اما در اینجا، آنها به شکلی در کنار هم ظاهر می‌شوند که تعجب‌آور نیست زیرا هم مرثیه تشییع جنازه و هم مرثیه دعا با فاجعه مرتبط هستند و بنابراین مضمون کلی یکسانی دارند.

و سپس خیلی زود در دوره خود دیدیم که هر دو با آیین‌های سوگواری در عهد عتیق مرتبط هستند. شما آیین‌های سوگواری را پیدا می‌کنید، به خصوص در مرثیه‌های تشییع جنازه، اما در مزامیر نیز اشاراتی به انواع مختلف آیین‌های سوگواری پیدا می‌کنید. و البته، در مرآتی ۱:۳ نیز، حتی زمانی که با مرثیه‌های تشییع جنازه سر و کار داشتیم، به نوعی تفسیر کلامی از فاجعه، یعنی ورود مخفیانه، برمی‌خوریم و داریم به اولویت در مرثیه دعا نزدیک می‌شویم.

البته، مرثیه‌های ۵ از این هم فراتر می‌رود. در کنار هم، دعا و مرثیه مراسم خاکسپاری را داریم. دعا اساساً خطاب به خداست و اشارات دوم شخص به خدا دارد.

کجای این فصل می‌توانیم آن را پیدا کنیم؟ آن را در آیه ۱ پیدا می‌کنیم و بعد باید مدت زیادی صبر کنیم. دوباره آن را در آیات ۱۹ تا ۲۲ پیدا می‌کنیم. بنابراین واقعاً تنها دعایی که در این فصل آمده، در نوعی چارچوب، یک چارچوب، یک چارچوب برای کل فصل است.

در ابتدا، ۱۹ تا ۲۲ مورد دیگر در انتها ذکر شده است. اما اینها در واقع تنها عناصر دعا هستند که ۱ خطاب به خدا هستند. در این بین، آیات ۲ تا ۱۸ را داریم و اکنون هیچ اشاره‌ای به دوم شخص به خدا وجود ندارد، فقط اول جمع به جماعت اشاره دارد.

و خب، آنها آنجا هستند. این لفاف‌بندی وجود دارد، و دعا در لفاف مرثیه تشییع جنازه پیچیده شده است. و این چیزی است که در مرثیه‌های مزامیر رخ نمی‌دهد، که ما این تأکید را دریافت می‌کنیم.

چیزی که ما در یک مرثیه دعا داریم، توصیف بحران است. و معمولاً در مقایسه با حجم کلی مرثیه دعا، توصیف کوچکی از بحران است. اما در اینجا فضای زیادی برای صحبت در مورد این وضعیت انسانی وجود دارد.

آیات ۲ تا ۱۸، ۱۷ آیه داریم. بیشتر فصل ۵ از مرثیه تشییع جنازه تشکیل شده است. اما البته، این فقط یک مرثیه تشییع جنازه نیست، بلکه مرثیه تشییع جنازه‌ای است که خطاب به خدا گفته می‌شود، که می‌توان گفت، از نظر انتقادی، تمهید می‌گیرد، زیرا خدایی که در ابتدا و انتها مورد خطاب قرار گرفته است، همچنان قرار است شنونده آیات ۲ تا ۱۸ باشد، که در یک زمینه انسانی بیان شده و به روشی کاملاً سکولار خوانده می‌شوند.

اما در اینجا، مرثیه تشییع جنازه به طور منحصر به فرد در فصل ۵ به درگاه خدا آورده شده است. بنابراین این چیزی است که آنجا اتفاق می‌افتد، و نسبتاً عجیب است. در واقع، این بدان معناست که فصل ۵ گواه دو مأموریتی است که برای مری انجام می‌شود. ما در تمام طول مسیر گفته‌ایم که این تأکید بر دعا وجود دارد.

شما باید در مورد آن دعا کنید. شما باید در مورد آن دعا کنید. این موضوع از زوایای مختلف مورد بررسی قرار گرفته است و انواع دلایل برای اینکه چرا مردم باید دعا کنند، ارائه شده است.

ما قبلاً دیده‌ایم که صهیون یک الگو است. صهیون دعا می‌کند، و در نهایت، جماعت باید خودشان این کار را انجام دهند، و آنها اینجا این کار را می‌کنند. و سپس، آن شهادت‌های دعا در ابتدا و انتهای فصل ۳، آن الگوی مرد، خود مری، که دعا می‌کرد، وجود داشت، و مفهوم آن این بود، اشاره، اشاره، این همان کاری است که شما هم باید انجام دهید.

و بنابراین، بسیار ضروری است که بالاخره به اذان پاسخ داده شود. اما همچنین، ما بر سوگواری مراسم تشییع جنازه تأکید داشته‌ایم، و مری تشخیص می‌دهد که از نظر روانشناختی، آنها باید این فرآیندهای گرانج را طی کنند. و این بسیار طولانی و بسیار پیچیده است.

شاید طولانی‌تر از آن چیزی که استاد فکر می‌کرد. شاید استاد در برنامه‌ریزی اش فکر می‌کرد وقتی به پایان شعر سوم برسد، می‌تواند به فصل پنجم جهش کند. اما وقتی مراسم مذهبی شروع شد، اوه نه، اوه نه. یا شاید وقتی با مردم مصاحبه کرد، اوه نه، آنها به چیزی بیشتر از این نیاز داشتند.

و بنابراین، فصل چهارم لازم بود، همچنان با آن نوع سخنرانی در سوگواری مراسم تشییع جنازه. و بنابراین، بسیار ضروری بود. و فرد باید هر دو را در سوگواری انجام دهد.

ما نیز به عنوان مؤمنان سوگوار، باید این مراحل سوگواری را طی کنیم و در نهایت باید به سوی خدا بیایم و با خدا ارتباط برقرار کنیم. البته در این شرایط، این امر ضروری بود زیرا عامل گناه وجود داشت و آن رابطه با خدا قطع شده بود. بنابراین، آنها باید برمی‌گشتند.

آنها مجبور بودند دوباره با خدا ارتباط برقرار کنند، و باید آن بخش از آن آشتی را انجام می‌دادند. اما دعا همیشه ضروری است، و غم و اندوه همیشه باید در نهایت به جانبداری از خدا و ارتباط دوباره با خدا ختم شود. و بنابراین، این چیزی است که آنجا اتفاق می‌افتد.

رابطه با خدا اساساً به خطر افتاده بود. شما باید این تجدید رابطه را آغاز کنید. شما باید این تجدید رابطه را از جانب خود آغاز کنید، و جماعت باید این حقیقت را بپذیرند.

و بنابراین، در فصل ۵، این ترکیب قابل توجه از نظر ژانر را داریم. مرثیه‌ای دعا که در ابتدا و انتها صرفاً یک مرثیه‌ی دعا است، اما در آن گنجانده شده است، مرثیه‌ی دعا، گویی آغوش خود را به دور آن سوگواری می‌گشاید و همه را به عنوان بسته‌ای پیچیده شده به سوی خدا می‌آورد. باید در مورد زمینه‌ی تاریخی آن چیزی بگوییم.

وقتی داشتیم فصل‌های ۱، ۲ و ۴ را بررسی می‌کردیم، می‌دانستیم کجا هستیم. دوباره در شرایط محاصره بودیم و داشتیم خاطرات آنچه مردم از سر گذرانده بودند را دوباره زنده می‌کردیم. و اغلب، غم و اندوه مسئله‌ای مربوط به خاطره، به یاد آوردن، به یاد آوردن است.

در واقع، به یاد آوردن گذشته راهی به جلو است. راهی برای غلبه بر آن سوزش وحشتناک و درد طاقت‌فرسا، وقتی که فرد بارها و بارها آن را تکرار می‌کند. به نوعی آن را رقیق می‌کنید و می‌توانید آنچه را که اتفاق افتاده جذب کنید و شروع به عبور از آن کنید.

بنابراین، غم و اندوه اساساً به وقایع گذشته مربوط می‌شود. این وقایع در گذشته هستند، اما در ذهن ما زنده می‌مانند. آنها آنقدر برای مدت طولانی خبرساز بوده‌اند که ما وسواس فکر کردن به آنها را پیدا کرده‌ایم. یک متخصص غم و اندوه گفت برای کسی که سوگوار است، درک این موضوع که ساعت افراد دیگر زمان متفاوتی را ثبت می‌کند، دشوار است.

ما هنوز خیلی در گذشته عقب هستیم، اما ساعت‌های دیگران ساعت به ساعت به جلو حرکت می‌کنند، در حالی که ما ثابت مانده‌ایم و ساعت ما، به اصطلاح، متوقف شده است. و این هم از این. و بنابراین، برای جماعت، رنج ادامه داشت، اما آنها درگیر اتفاقات گذشته بودند.

اما در فصل سوم تغییری ایجاد شد و وقتی مرثیه درباره رنج صحبت کرد، به زمان حال، به وضعیت پس از جنگ، به اشغال دشمن پرداخت. و ما در دو جای فصل سوم دیدیم که این موضوع برجسته می‌شود. و حالا، دوباره، این صحنه تاریخی است.

محاصره در گذشته نهفته است، و گویی مردم می‌گویند، ما به اندازه کافی بد فکر می‌کردیم، اما رنج فعلی ما ادامه دارد. ما فقط رنج‌های گذشته را به یاد نمی‌آوریم. ما در تجربه فیزیکی خود در کشور اشغالی مان، در یک تجربه پس از جنگ، دوباره رنج می‌بریم و این رنج، رنج‌های جدیدی را به همراه داشته است.

ما این را در فصل سوم، آیات ۳۴ تا ۳۶ و ۵۱ دیدیم و مرثیه آن را مطرح کرد، اما اکنون در فصل پنجم به عمق آن می‌رسیم، جایی که در یک کشور اشغالی زندگی می‌کنیم. یهودا عملاً یک اردوگاه زندان بود و دشمن، همه جا را تحت کنترل داشت. و بنابراین، متن از گذشته، رنج‌های گذشته، به زمان حال، و رنج‌های کنونی برمی‌گردد.

آیا این تعریفی از مرثیه بود که آنها توانستند از رنج گذشته خود فراتر بروند و اکنون چندان تحت تأثیر آن قرار نگرفته‌اند؟ خب، من خیلی مطمئن نیستم زیرا وقتی به آیه ۱۸ می‌رسیم، دوباره به گذشته نگاه می‌کنید، و در آیه ۱۸، بزرگترین نگرانی این افراد چیست؟ چه چیزی آنها را بیشتر از همه به زمین زده است؟ آیه ۱۸، به دلیل کوه صهیون که بر فراز آن ویران شده است. بنابراین، آنها به گذشته فکر می‌کنند، آنها در آن شهر هستند، احتمالاً در حیاط ویران شده معبد قدیمی، اما آنها آنجا هستند، و به اطراف نگاه می‌کنند، و فکر می‌کنند، صهیون سقوط کرده است. صهیون سقوط کرده است. صهیون سقوط کرده است.

چطور ممکن است چنین چیزی باشد؟ و بنابراین، آنها به آن موقعیت فکر می‌کنند، نه فقط به موقعیت فعلی خود که در یک کشور اشغالی زندگی می‌کنند، بلکه به آنچه پیش از آن، سقوط و ویرانی اورشلیم، رخ داده است. بنابراین، این هنوز هم در تفکر جماعت نقش دارد و ما تعجب نمی‌کنیم. به هر حال، چیزهای بیشتری برای گفتن وجود داشت، و این تجربه عینی فعلی آنها بود که عمدتاً به چشم می‌آمد، نه تجربه ذهنی آنها از غم و اندوه از نظر حافظه.

ما باید در مورد دعا فکر کنیم. فکر می‌کنم قبلاً هم اشاره کرده‌ام که دعا، ترغیب است. برای مؤثر بودن، همانطور که در مزامیر بسیار آمده، دعا ترغیب خداست.

برای اینکه دعا مؤثر باشد، باید دلیل خوب و معقولی برای خدا اقامه کند. ناله‌های دعا در مزامیر همیشه دلیل خوبی ارائه می‌دهند، و کلمه کلیدی یک حرف ربط کوچک برای است که انگیزه ایجاد می‌کند. دعا‌های ما را اجابت کن، ما را نجات بده، زیرا، برای، و تو دلیلی ارائه می‌دهی.

و بنابراین، شما یک دلیل محکم در برابر خدا می‌سازید که چرا باید به این سوال پاسخ دهید که چرا خدا باید به آن دعا پاسخ دهد. فصل پنجم در واقع مجموعه‌ای از انگیزه‌ها برای خداست تا خدا ببیند، مجموعه‌ای از دلایلی که چرا آنها به کمک او نیاز دارند. تنها با کمک خداست که آنها می‌توانند شروعی دوباره داشته باشند.

و من فکر می‌کنم، من هم به آن فکر می‌کنم، مدل الکی‌های گمنام، آن برنامه دوازده قدمی، راهی مفید برای فهماندن این واقعیت به ماست، که روی آوردن به خدا، آن قدرت برتر برای غلبه بر بدبختی در وضعیت انسانی ما بسیار ضروری است. حال، جایی که به الکی‌های گمنام مربوط می‌شود، تکیه زیادی به خدا یا قدرت برتر برای کمک وجود دارد. اما الکیسم مسئله اصلی است.

این بحران است. و این اطمینان داده می‌شود که خدا آنجاست تا به فرد الکی در مسیر بهبودی کمک کند. و این در فصل پنجم نیز صادق است.

درست است که در تفکر مرپی، خدا آنجاست تا کمک کند. این کاملاً درست است. اما در مورد وضعیت مراثی، به خصوص در فصل پنجم، چیزهای بیشتری برای گفتن وجود دارد، اما قبلاً اشاره شده است که مسئله اصلی، مسئله‌ای معنوی است، مسئله‌ای الهیاتی است، رابطه با خدا، آن رابطه‌ی عهد و پیمان که اسرائیل را از سایر ملت‌ها متمایز می‌کرد، واقعاً مسئله اصلی بود.

و عدد ۵۸۶ به معنای برهم خوردن آن رابطه‌ی عهد و پیمان بود. و بنابراین، اوج درخواست در دعا در آیه رخ خواهد داد: ای خداوند، ما را به سوی خود بازگردان ۲۱.

ما را به خودت برگردان. و این مسئله‌ی بزرگی است که باید حل شود. و در واقع، جوهره‌ی دعا همین است.

اما برای متقاعد کردن خدا، آنها پرونده‌ی اسفناک خود را نزد او می‌آورند، و از وضعیت خود نزد قضات دفاعیه می‌کنند، مبنی بر اینکه چرا نیاز به کمک و بازگرداندن همزمان آنها به آن رابطه با خدا داشتند. بسیار خوب، بنابراین ما در اینجا شاهد تلفیقی از مرثیه و دعا هستیم، و همه اینها نقش وحدت‌بخش ارائه پرونده به خدا را ایفا می‌کنند و او را متقاعد می‌کنند که از طرف آنها مداخله کند. و بنابراین اکنون، به جزئیات تک تک بخش‌های این هفت آیه اول می‌رسیم.

در آیه اول این درخواست مستقیم را دارید که لحن را تعیین می‌کند. در تمام طول مسیر، حال و هوای دعا وجود دارد، همه چیز در پیشگاه خدا ارائه می‌شود. و با «به یاد داشته باش، به یاد داشته باش» شروع می‌شود.

و این درخواستی از خداست که توجه داشته باشد. و در واقع، این می‌گوید، خدایا، ما را نادیده نگیر. اما درخواستی برای حافظه فعال وجود دارد که به چیزی که باید به آن توجه شود اولویت می‌دهد.

و بنابراین لطفاً به این توجه کنید. این واقعاً مشابه این نگاه کن و ببین، که در این آیه اول نیز به آن اشاره کردیم. ای خداوند، به یاد داشته باش که چه بر سر ما آمده است، نگاه کن و رسوایی ما را ببین.

به یاد داشته باشید، این بخش بزرگی از ناله‌های دعا است و ما بارها با آن مواجه می‌شویم. یک نمونه در مزمور ۲۵ است و در آیه هفتم آنجا آمده است، ۷:۲۵: گناهان جوانی یا خطاهای مرا به یاد نیاور.

، به خاطر عشق پایداریت، مرا به خاطر نیکی‌ات به یاد آور. این خیلی شبیه فصل سوم به نظر می‌رسد، اینطور نیست؟ عشق پایدار و نیکی. اما مرا به یاد داشته باش، این هم از خدا که توجه کند.

و بعد تمام دلایلی را که چرا او توجهش را به تو معطوف کرده، باید معطوف کند، مطرح می‌کنی. و در نیمه اول سطر به طور خیلی کلی به آنچه بر سر ما آمده اشاره شده است. اما بعد، نگاه کن و رسوایی ما را ببین.

ببینید، البته، آنها به مری گوش می‌دادند، و به صهیون گوش می‌دادند، زیرا این شکلی از درخواست بود که آنها در دعاهایشان مطرح می‌کردند. و بنابراین، ببینید، ببینید و کاری در مورد آن انجام دهید. و این چیزی است که آنها دعا کردند.

اما جالب است که آنها آنچه را که اشتباه است در قالب بی‌آبرویی خلاصه می‌کنند. بی‌آبرویی. و بی‌آبرویی رنج. عینی و آبی، رنج فیزیکی نیست.

، این رنج ذهنی است. این رنج روانی است. به یاد داشته باشید که قبلاً در مورد رنج ثانویه در سوگواری تحقیر و از دست دادن آبرو صحبت کردیم.

و این می‌تواند به همان اندازه یا حتی بدتر از وضعیت عینی باشد. و بنابراین، این مسئله احساسات است. احساسات روانی که به پیشگاه خدا آورده می‌شوند. اوه، ما احساس بدبختی می‌کنیم، خدایا.

ما احساس بی‌ارزشی می‌کنیم. نگاه کنید و رسوایی ما را ببینید. و آنها می‌خواهند روان انسان را اصلاح کنند.

آنها می‌خواهند یک بار دیگر در ذهن و قلبشان شفا یابند. این دلیل اصلی تمام مشکلات جسمی آنهاست. بنابراین، این به عنوان یک انگیزه عمل می‌کند.

آنها خود را در برابر خدا افرادی بدبخت و نیازمند معرفی می‌کنند، به این امید که او واقعاً برای جماعت به عنوان قربانیانی که از نظر عاطفی و ظاهری رنج می‌برند، متأسف باشد. و بنابراین، این یک پشتوانه قانع‌کننده برای الزامات، این کلمه، ننگ است. و بنابراین، ما اینجاییم.

، به بخش اول، آیات ۱ تا ۷، می‌رسیم و به سیر وقایع، به مسیرها، به غم، شکایت و گناه نگاه می‌کنیم. خب، در آیه ۷ به گناه، اوج این بخش اول، می‌رسیم. اجداد ما گناه کردند، دیگر نیستند، و ما گناهان آنها را به دوش می‌کشیم.

و بنابراین، در اینجا به گناه اشاره شده است که باید با جزئیات به آن پردازیم. و سپس، به غم و اندوه اشاره خواهد شد، نمونه‌هایی از دست دادن زندگی عادی، نوع زندگی که آنها قبل از حمله از آن لذت می‌بردند. این چیزی مربوط به گذشته بود.

به یاد داریم که غم و اندوه اساساً با فقدان‌ها، چیزهایی که از دست رفته‌اند و مجموعه‌ای کامل از فقدان‌ها مرتبط است. و در آیات ۲ تا ۶ فهرستی از این فقدان‌ها مرور می‌شود. غم و اندوه، این ابراز غم و اندوه و فقدان‌ها، به عنوان یک غم و اندوه نیز عمل می‌کنند. غم و اندوه مربوط به اشغال دشمن است، زیرا اشغال دشمن است که آن فقدان‌ها را به بار می‌آورد.

و این خیلی بزرگ به نظر می‌رسد. همانطور که به این بخش اول نگاه می‌کنیم، غم و اندوه بسیار همراهان یا دوقلوهای کنار هم هستند. حالا، به دلایل و انگیزه‌های مختلف خود می‌رسیم، حتی اگر دلیل یا توجیهی برای آن نیاوریم.

به آیه ۲ می‌رسیم، و میراث ما به غریبه‌ها و خانه‌هایمان به بیگانگان واگذار شده است. میراث اصطلاح بسیار پرمعنایی است، و قرار هم بوده که همینطور باشد. برعکس آن به زمین اشاره دارد، و شما نمی‌توانید الهیات عهد عتیق را بدون بررسی الهیات زمین مطالعه کنید.

در اینجا، این به عنوان یک سنت قوی ارضی ارائه می‌شود، اما مبنای الهیاتی دارد. از نظر انسانی، زمین قرار بود نسل اندر نسل در خانواده باقی بماند، از پدر به پسر، به نوه و غیره منتقل شود. اما همه می‌دانستند که اساساً توسط خدا به قبایل داده شده است، که بین طوایف تقسیم شدند، که بین خانواده‌ها تقسیم شدند. و این همان چیزی بود که قرار بود باشد.

اما آیه ۲ چه می‌گوید؟ میراث ما به غریبه‌ها و خانه‌های ما به بیگانگان واگذار شده است. وقتی به میراث و میراث از دست رفته فکر می‌کنیم، یک متن کلیدی وجود دارد، و من به اول پادشاهان و فصل ۲۱ فکر می‌کنم. این داستان رویارویی الیاس با پادشاه اخاب در پادشاهی شمالی است.

اخاب از پنجره‌اش به بیرون نگاه کرد و تاکستان زیبایی را در همسایگی دید و به آن تاکستان طمع ورزید. او گفت، آه، این باغ زیبایی برای من خواهد شد. کاش من آن را داشتم.

کاش داشتمش. اما نه، مال من نیست. نمی‌تونم داشته باشمش.

و، بنابراین، در اول پادشاهان ۲۱ می‌خوانیم، نابوت تاکستانی در یزرعیل، کنار کاخ اخاب، پادشاه سوریه داشت. اخاب به نابوت گفت، تاکستان را به من بده تا آن را برای باغچه سبزیجات داشته باشم، زیرا نزدیک خانه من است. من در ازای آن تاکستان بهتری به تو می‌دهم، یا اگر به نظرت خوب آمد، قیمت و پول آن را به تو می‌دهم.

اما نابوت به اخاب گفت: «خداوند مرا از دادن میراث اجدادم به تو منع می‌کند.» اخاب به خاطر آنچه نابوت یزرعیلی به او گفته بود، با دلخوری و ناراحتی به خانه رفت. زیرا گفته بود: «میراث اجدادم را به تو نخواهم داد.»

او روی تختش دراز کشید، رویش را برگرداند و غذا نخورد. و آنجاست، اخم کرده. اشکالی ندارد.

ملکه به دیدنش آمد. چی شده عزیزم؟ چی شده؟ و او به او می‌گوید که چه مشکلی پیش آمده. او، نگران نباش عزیزم.

ترتیب می‌دهم که آن را به دستت برسانم. و [موضوع] روشن بود. جواب برای ایزابل روشن بود.

او دختر پادشاه صور بود. و پادشاه صور یک مستبد بود. هر چیزی که پادشاه می‌خواست، می‌توانست داشته باشد.

و مثل پدر، مثل دختر بود. و بنابراین من ترتیبش را می‌دهم. و بنابراین او ترتیب اتهامات دروغین توهین به خدا و پادشاه را داد، نابوت سنگسار شد.

بفرمایید. و حالا می‌توانید آن را داشته باشید. مال شماست، می‌توانید آن را بردارید، عزیزم.

پس مشکل همین جا تمام می‌شود. اوه، نه، اینطور نیست. الیاس از راه می‌رسد و به نام خدا سخن می‌گوید.

و او پیشگویی وحشتناکی از داوری خدا علیه خود بیان می‌کند. او می‌گوید که شما سرزمین خود را از دست خواهید داد. نه، من اینجا به متن دیگری می‌پریم.

زیرا در میکاه، فصل دوم، وضعیت مشابهی از دست دادن زمین داریم. و این ثروتمندان بودند که به مزارع طمع داشتند و آنها را تصرف می‌کردند و به صاحبان خانه و مردم در ارثشان ظلم می‌کردند. خدا از طریق میکاه نبی می‌گوید، شما آن را در سرزمین خودتان از دست خواهید داد زیرا جرأت کردید زمین دیگران را تصاحب کنید.

و بنابراین، این آشکارا یک شکایت بسیار عمیق است. و این یک شکایت انسانی است، اما رگه‌هایی از الهیات دارد. میراث ما واگذار شده است.

خانه‌ها و زمین‌ها برای استفاده‌ی نیروهای خارجی مصادره شده‌اند. سپس، در آیه‌ی سوم، ما یتیم و بی‌پدر می‌شویم. مادران ما مانند بیوه‌ها هستند.

و ما یک تشبیه داریم، و یک استعاره داریم، و یک تشبیه. این تقریباً شبیه استفاده از کلمه بیوه است که در فصل اول داریم. این جامعه‌شناختی است.

این فکر به خاطر جایگاه اجتماعی پایین افرادی است که بیوه و یتیم هستند. و بنابراین، ما اینطور هستیم. ما جایگاه خود را از دست داده‌ایم.

ما دیگر شهروندان مستقلی نیستیم. ما به شدت تحت سلطه‌ی افرادی هستیم که این سرزمین را اشغال کرده‌اند. ما از نظر اجتماعی آسیب‌پذیر هستیم.

ما جایگاه اجتماعی خود را از دست داده‌ایم زیرا تحت اشغال دشمن هستیم. و سپس، در آیه چهارم، ما باید برای آبی که می‌نوشیم پول بدهیم و چوبی که دریافت می‌کنیم باید خریداری شود. بدیهی است که این یک وضعیت جدید بود، زیرا اشغالگران مالیات سنگینی برای آب و چوبی که برای پخت و پز لازم بود، وضع کرده بودند.

و دیگر دسترسی آزاد مانند گذشته وجود نداشت. دارایی‌های زمین دیگر آزادانه در دسترس مردم نبود. بنابراین، این یک بار دیگر یک شکایت مرتبط با زمین است.

و چون به خشکی مربوط می‌شود، این پیش‌فرض الهیاتی وجود دارد که خود خدا باید تحت تأثیر این موقعیت قرار گیرد. و من در مقابل آیه‌ای مانند این، به آیات تثنیه فصل هشتم و آیات هفت تا ده در فصل هشتم تثنیه فکر می‌کنم. یهوه، خدای شما، شما را به سرزمینی نیکو می‌برد، سرزمینی با نهرهای روان، با چشمه‌ها و آب‌های زیرزمینی که از دره‌ها و تپه‌ها می‌جوشند، سرزمینی پر از گندم و جو، تاک و انجیر و انار، سرزمینی پر از درختان زیتون و عسل، سرزمینی که در آن می‌توانید بدون کمبود نان بخورید، جایی که هیچ کمبودی نخواهید داشت، سرزمینی که سنگ‌هایش آهن است و از تپه‌هایش می‌توانید مس استخراج کنید.

و در ادامه از سرزمین خوبی که خدا به شما داده صحبت می‌کند. اما حالا دیگر این سرزمین آنها نبود که مثل همیشه تا به حال با آن سر و کار داشته باشند. حالا، این به اشغالگران بستگی داشت که شرایطی را که تحت آن می‌توانستند از دارایی‌های این سرزمین و اینجا، آب و چوب، لذت ببرند، تعیین کنند.

بنابراین، هم در آیه دوم و هم در آیه چهارم، پیامدهای الهیاتی وجود دارد و دلایل خوبی وجود دارد که چرا خدا باید آنچه را که برای آنها اتفاق افتاده جدی بگیرد، زیرا به نوعی، این اتفاق برای او نیز افتاده است و خدا تحت تأثیر این تغییر در وضعیت قرار گرفته است و بنابراین اینها راه‌هایی برای ترغیب خدا به جانبداری از آنهاست. آیه پنجم، با یوغی بر گردن‌هایمان، ما سخت رانده شده‌ایم، خسته‌ایم، و هیچ آرامشی به ما داده یک کلمه در عبری اضافه شده است که با یوغ، با یوغی بر گردن‌هایمان، RSV نشده است. در نسخه جدید، ترجمه می‌شود و این در یک نسخه باستانی منعکس شده است و مزیت آن این است که «بر گردن‌هایمان، با یوغی بر گردن‌هایمان» را معنی می‌دهد.

این کلمه را اضافه نمی‌کند، و در عوض، نوعی تعبیر دارد، کسانی که ما را تعقیب می‌کنند در NIV نسخه تعقیب ما هستند. آنها به ما نزدیک هستند. آنها در تعقیب هستند. آنها خیلی به ما نزدیک هستند، در تعقیب ما هستند. و بنابراین "در گردن ما" به نوعی به عنوان "در گردن ما" تعبیر می‌شود، و این منطقی نگاه کنید و چه به NIV است. واقعاً، من فکر می‌کنم این در مورد کار اجباری صحبت می‌کند، چه به جدید در فکر کردن به یک معنای گسترده RSV این صحبت از تحت تعقیب بودن، به نظر من NRSV درست است، ما سخت تحت فشار هستیم، ما توسط کارفرمایانی که ما را سخت کار می‌کنند، به شدت تحت فشار هستیم. آنها از گردن ما نفس می‌کشند، آنها خیلی به ما نزدیک هستند، از گردن ما نفس می‌کشند. اساساً، این مربوط به کار اجباری است که مردم اشغال شده به آن عادت کرده‌اند.

در راستای این، ما خسته هستیم، به ما استراحت داده نمی‌شود. به طور سنتی، بنی اسرائیل یهودیه شش روز در هفته کار می‌کردند، اما اکنون آشکارا هفت روز، بیابید، برگردیم به سر کار. کارهایی برای انجام دادن وجود دارد، و به آنها اجازه استراحت داده نشد. و بنابراین، هفت روز آنها کار کردند، کار کردند، کار کردند، ما خسته‌ایم. به ما استراحتی داده نشده، و ما آنجا هستیم.

این اشاره کوچکی به یک مسئله الهیاتی است: یک کار شش روزه معمول در روز هفتم، که معمولاً استراحت در روز سبت است. و بنابراین، می‌توان گفت که این توهینی به خداست، بنابراین یک بار دیگر، حتی در جایی که به خدا مربوط می‌شد، یک مسئله قانع‌کننده است. اما بعد، به این آیات پایانی نیز می‌رسیم که فکر می‌کنم به هم نزدیک هستند: ما با مصر و آشور پیمان بسته‌ایم تا نان کافی داشته باشیم، اجداد ما گناه کردند، آنها دیگر نیستند، و ما گناهان آنها را به دوش می‌کشیم.

فکر می‌کنم، اینجا دوباره، ما با مسئله‌ی زمان‌ها، زمان‌های انگلیسی، مواجه می‌شویم، و اینجا در آیه ۶، ما این را آشکار NIV. پیمانی کامل بسته‌ایم، فکر می‌کنم واقعاً به گذشته، به یک موقعیت گذشته نگاه می‌کند می‌کند، ما برای به دست آوردن نان کافی تسلیم مصر و آشور شدیم. اجداد ما گناه کردند و دیگر نیستند، و ما مجازات آنها را متحمل می‌شویم. چیزی که می‌گوید ریشه در نسل قبلی دارد، و وقتی از اجداد صحبت می‌کند، در مورد قرن‌ها پیش یا حتی لزوماً دهه‌های پیش صحبت نمی‌کند. این گذشته‌ای نسبتاً اخیر است

عبری فقط از کلمه پدران استفاده می‌کند که بسته به متن، معانی مختلفی دارد، اجداد

من به گذشته‌های قبل در تجربیات سیاسی یهودا فکر می‌کنم، زمانی که قحطی در اسرائیل و یهودا وجود داشت. آنها همیشه قحطی را تجربه می‌کردند، این اتفاق می‌افتاد و شما نیاز داشتید از خارج از کشور غذا وارد کنید.

و بنابراین، درست است، معاهدات اقتصادی با قدرت‌های خارجی، و این وضعیت را حل خواهد کرد. شاید در کتاب پیدایش به یاد داشته باشید که در فصل ۱۲ پیدایش، ابراهیم در حالی که در سرزمین موعود بود قحطی را تجربه کرد و برای مدتی به مصر مهاجرت کرد تا فصل تمام شود و دوباره فصل بارندگی فرا برسد.

سپس در پیدایش ۴۲ به یاد دارید که خانواده یعقوب برای آوردن غذا به مصر سفر کردند، و بنابراین این وابستگی گاهی اوقات وجود داشت، اما بسیار شوم شده بود زیرا در مورد یهودا، در تاریخ اخیر، فرصتی بود برای شترهای خارجی تا سر خود را به چادر یهودا برسانند. و بنابراین، این احساس وجود دارد که نسل‌های گذشته اشتباه کرده‌اند و پوسیدگی در آن تجربه قبلی ایجاد شده است.

و بنابراین، به تدریج، قدرت‌های خارجی کنترل بیشتری بر یهودا به دست آورده‌اند. ابتدا، یهودا و آشور بودند، و آشور جای خود را به بابل داد، و اکنون آنها رنج می‌کشیدند، بخشی از امپراتوری علیه بابل شورش کرد، و اکنون اورشلیم نابود شده است، و همه چیز به پایان رسیده است، اما آن نقطه شروع، آن نقطه شروع شوم، آن اتحادهای اقتصادی بود. اغلب در عهد عتیق به همین دوره‌های اتحادهای سیاسی اشاره می‌کنیم. اما بسیار محتمل است که اتحادها و معاهدات اقتصادی نیز وجود داشته باشد.

و بنابراین، در آیه ۷ خلاصه شده است، اجداد ما گناه کردند، دیگر نیستند، آنها مردند، آن نسل‌های قبلی، که وارد آن پیمان‌ها، پیمان‌های اقتصادی، با قدرت‌های خارجی شدند، و ما گناهان آنها را به دوش می‌کشیم ببینید به چه چیزی تبدیل شده است، کل این وضعیت و به این شکل وحشتناک توسعه یافته است. ببینید، اکنون ما را به کجا رسانده است. در نهایت منجر به انقیاد یک قدرت خارجی، جانشین آشور بابل، شد بنابراین گناهان گذشته ملت گریبان نسل فعلی را گرفت. در آیه ۶، می‌گوید ما به شکل اجداد خود پیمانی بستیم و به همبستگی نسلی اشاره شده است؛ ما به عنوان یک ملت در آن وضعیت دخیل بودیم، اگرچه به طور دقیق‌تر نسلی، اجداد ما، پدران ما بودند که درگیر بودند و گفتند که دیگر نیستند و ما گناهان آنها را به دوش می‌کشیم.

حالا، وقتی تفاسیر میراثی را می‌خوانید، تعداد زیادی از مفسران در مورد آیه ۷ حرف‌های زیادی می‌زنند. کاری، که آنها می‌خواهند انجام دهند این است که آن را در مقابل آیه ۱۶ قرار دهند، ما در آیه ۱۶ گناه کرده‌ایم اما اجداد ما در آیه ۷ گناه کردند و آنها می‌خواهند اینجا سردرگمی ببینند، آنها می‌خواهند دو دیدگاه کاملاً متفاوت را ببینند که با یکدیگر موافق نیستند.

در اینجا متنی وجود دارد که به نظر می‌رسد با آنها موافق است، و آن مفسرانی که این خط را می‌گیرند به حزقیال ۱۸ و آیه ۲ استناد می‌کنند. در آنجا حزقیال با تبعیدیان یهودی در بابل درگیر است که از تبعید خود بسیار رنجیده بودند و می‌گفتند تقصیر ما نیست، تقصیر نسل‌های قبلی است. تقصیر آنهاست، تقصیر ما نیست. آنها چه گفتند، آنها یک ضرب‌المثل داشتند، راهی برای خلاصه کردن آن، "والدین انگور ترش خورده‌اند و دندان‌های فرزندان تیز شده است." این منصفانه نیست، این دیدگاه است.

و بنابراین، آنها می‌گویند که مشکل از ما نیست، مشکل از نسل‌های قبلی است، والدین انگور ترش خورده‌اند و دندان‌های بچه‌ها تیز شده است. می‌توانیم استعاره را تغییر دهیم و بگوییم والدین مست شده‌اند و ما بچه‌ها از خماری رنج می‌بریم. این منصفانه نیست و بنابراین این ضرب‌المثل بسیار زیبا می‌تواند زیربنای آیه ۷

باشد، آیا زیربنای آیه ۷ است، ما گناهان آنها را متحمل می‌شویم، آنها مردند، آنها بدون جریمه آزاد شدند و ما گناهان آنها را متحمل می‌شویم و این منصفانه نیست.

که گناه نمی‌کردیم. آه، اما آیه ۱۶ می‌گوید، اما ما گناه کردیم، خب این متفاوت است، این متفاوت است، و اینجا سردرگمی وجود دارد. در این مرحله دو دیدگاه متفاوت، دو دیدگاه الهیاتی متفاوت وجود دارد. خب نه واقعاً نه، زیرا تعدادی متن در عهد عتیق وجود دارد که می‌خواهد هر دو مجموعه شرایط را به عنوان دو حلقه در یک زنجیره کنار هم قرار دهد و من شما را به یکی از آن متون ارجاع می‌دهم.

مزمور ۷۹ و آیات ۸ و ۹، گناهان اجداد ما را بر ما به یاد نیاور، بگذار رحمت تو به سرعت به سراغ ما بیاید زیرا ما بسیار ذلیل شده‌ایم، به نظر می‌رسد آیه ۷ مراثی خوب باشد.

اما چگونه ادامه می‌یابد؟ ای خدا، به خاطر جلال نامت، ما را در نجاتمان یاری کن، ما را رهایی بخش و گناهان ما را به خاطر نامت ببخش.

بنابراین، نمی‌گویند که فقط اجداد گناهکار بودند، بلکه فقط اجداد بودند که گناهکار بودند. این دو چیز در کنار هم قرار می‌گیرند، و هر دو نشان‌دهنده‌ی اعتراف وحشتناک به گناه در گذشته و حال هستند.

نکته‌ی جالبی در آیه‌ی ۶ وجود دارد، ما درگیر همبستگی نسلی بودیم، با مصر و آشور پیمان بستیم، برای به دست آوردن نان کافی تسلیم مصر و آشور شدیم، و از نظر تاریخی این کاری بود که اجداد ما انجام می‌دادند.

اما این ما بودیم. ما درگیر آن همبستگی نسلی بودیم که به ما منتقل شد، و خب، این هم از این فکر نمی‌کنم که باید به هیچ وجه بین آیات ۷ و ۱۶ تمایز قائل شویم و گیج‌کننده باشد. اما به پایان بخش اول فصل ۵ رسیده‌ایم، و این بخش به غم و اندوه پرداخته، به شکایت پرداخته، و در آن آیه آخر، در واقع دو آیه آخر ۶ و ۷، به گناه پرداخته است.

دفعه‌ی بعد باید به آیات ۸ تا ۱۶ پردازیم.

این دکتر لسلی آلن است در حال تدریس در مورد کتاب مراثی. این جلسه‌ی ۱۲ است، مراثی ۵: ۱-۷.